

گفت‌وگو با «کن کاتو»، **طراح گرافیک استرالیایی**؛

مگر آنکه زیاد بهتر باشد



تورج صابری‌وند
طراح گرافیک

«طوری حرف می‌زنید که انگار درمانی برای سرطان یا ایدز پیدا کرده‌اید، شما در مورد گرافیک دیزاین حرف می‌زنید، خیلی جدی‌اش نگیرید». این نقل‌قولی است از همسر سابقش. نه‌تنها گرافیک، بلکه تمام زندگی برایش جدی است. ظاهر خشک‌وخشنت جدیتش را در نگاه اول پشیمانی می‌کند. پیش از گفت‌وگو، عکاس از او می‌خواهد برای گرفتن عکس، پایین پله‌ها بایستد، با لحنی در مرزهای تندی می‌گوید: «همیشه ترجیح می‌دهم بالای پله‌ها بایستم». طوری می‌گوید که انگار ناراحت شده، اما لبخندی که بلافاصله بر چهره‌اش می‌نشیند، خبر از شوخ‌طبعی‌های یک مرد جدی ۷۰ساله دارد. شوخی‌های «کن کاتو» هم جدی است. خودش را مینی‌مالیست نمی‌داند، اما جایی از گفت‌وگو می‌گوید: «همیشه ما این جمله را شنیده‌ایم که «کم، زیاد است» ولی من آن را این‌طور ادامه می‌دهم، «مگر آن‌که زیاد، بهتر باشد»». همیشه در کارهایش سعی کرده با این «کم» کار بیاید و از حاشیه‌ها بپرهیزد. خطوط هوایی‌ای که هویت بصری‌شان را طراحی کرده، به تعداد انگشتان دو دست است. سبک‌وسایاق و امضایی نامرئی در کارهایش نیست، به‌جز اینکه سال‌هاست تنها یک لباس ساده می‌پوشد؛ لباسی که خودش طراح آن است. «کن کاتو، دیزاینرپودن را به گرافیک‌دیزاینرپودن ترجیح می‌دهد. او دکترای افتخاری دیزاین استرالیا را ۲۰ سال پیش دریافت کرد. سال بعد از آن، پروژه‌ای را کار کرد که هنوز آن را از بزرگ‌ترین افتخارها و شانس‌های خود می‌داند: «المیک ملبورن، ۱۹۹۶». جوایز و عنوان‌های متعدد ملی و جهانی به او هدیه شده و در کنفرانس دانشجویی دیزاینی که سال‌ها پیش راه‌اندازی کرده، هرسال چهار، پنج هزار دانشجوی گردهم می‌آیند. در وب‌سایتش، اطلاعات تماس دفاترش را به همراه ساعت محلی هر دفتر نوشته. ۱۵۰ دفتر در سراسر جهان دارد؛ از استرالیا تا امارات و از اسپانیا تا مکزیک. حالا به مناسبت هفته جهانی گرافیک به دعوت انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، به تهران آمده. در موزه هنرهای معاصر نمایشگاه، سخنرانی کرده و در موزه امام‌علی (ع) کارگاهی آموزشی برگزار و این گفت‌وگو را هم با شوخی‌های جدی‌اش پر کرده است. در این گفت‌وگو، موهردخت دارایی، طراح گرافیک و عضو انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، در ترجمه همراه ما بود.

✂ سخنرانی روز جهانی گرافیک را با نقل‌قولی از همسر سابقتان شروع کردید، اعتقاد داشتند که گرافیک چیز مهمی نیست. سؤال من این است که آیا گرافیک‌دیزاین اصلا چیز مهمی هست؟

داستان این نبوده که همسرم فکر کنند گرافیک مهم نیست، داستان این بوده که فکر می‌کردند ما ماجرا را خیلی جدی می‌گیریم. من فکر می‌کنم بیشتر طراحان دنیا هیچان زیادی درباره کارشان دارند و به گرافیک‌دیزاین به‌عنوان یک شغل نگاه نمی‌کنند، بلکه بیشتر به‌عنوان روش زندگی به آن می‌نگرند.

✂ خود شما گرافیک‌دیزاین را چطور می‌بینید؟

من زندگی‌ام را خیلی دوست دارم، خیلی خوش‌شانس بودم که از روز اولی که کارم را شروع کردم، هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم، دارم سر کار می‌روم. از خواب بیدار می‌شدم، می‌رقتم و انگار که زندگی روزمره‌ام را انجام می‌дам. به‌طورادامه به من پیشراه‌هایی می‌شود که به آدم‌ها کمک کند که تجارتشان را گسترده‌تر کنند و از این کار بسیار لذت می‌برم. برخلاف خیلی آدم‌ها، همیشه دلم می‌خواهد که بروم به محل کارم و کارهایم را ادامه بدهم. فکر می‌کنم کار ما، شبیه به کار روزنامه‌نگارهاست، برخلاف خیلی از شغل‌ها، این‌طوری نیست که شما از سر اجبار بروید محل کارتان، کارهایی انجام دهید و برگردید. طراحی همان کاری است که ما دوستش داریم و با علاقه انجامش می‌دهیم. **✂ خیلی از طراحان بزرگ دنیا مثلا خانم «پاولا شر» می‌گویند وقتی طراحی می‌کنند گویی به نوعی بازی می‌کنند. آیا شما طراح‌ها، کاری جدی انجام می‌دهیم یا اینکه کار ما به‌شکلی همان بازی است؟**

طراحان با هم‌دیگر خیلی فریق دارند، نمی‌شود همه را یک‌پارچه نگاه کنیم و یک چیز کلی درباره همه‌شان بگوییم. وقتی من طراحی می‌کنم، بازی نمی‌کنم و اهداف ازپیش‌تعیین‌شده‌ای دارم و دارم یک کار کاملا جدی انجام می‌دهم. تلاش می‌کنم، برای بهتری برای رسیدن به اهدافم پیدا کنم. طراحی، برای من موضوع متمرکز است. چیزی که ممکن است به بازی‌کردن تعبیر شود، همان روشی است که شاید برخی از آن تعبیر به بازی می‌کنند.

✂ در طراحی‌های شما بویایی فرهنگی عیبی وجود دارد، برای نمونه وقتی برای ایرلاین هنر کار می‌کنید، گویی که یک هندی هستید و وقتی برای شهر فودگاهی دوبی کار می‌کنید، انگار یک عرب هستید.

این یک بیان فرهنگی است. وقتی برای کشوری کار می‌کنم، فرهنگ آن کشور را خیلی دقیق نگاه می‌کنم. برای فرهنگی که برایش کار می‌کنید، باید احترام گذاشته و سعی کنید آن را بیشتر درک کنید. نباید فراموش شود که محصول طراحی شما از سوی مردم آن فرهنگ دیده خواهد شد. با وجود اینکه خود درونی ما چه فرهنگی دارد، باید با فرهنگ‌های مختلف در تماس باشیم. البته امروزه اینترنت باعث شده که همه ما شهروندان جهانی شویم. اینترنت و امکان‌های جهانی‌شدن، شرایط جدیدی را نسبت به ۱۰، ۱۵ سال پیش به وجود آورده است.

✂ در وضعیت کنونی ما به‌سوی جهانی یک‌شکل و یک‌سلیقه می‌رویم، اما کاری که شما می‌کنید این است که فرهنگ‌های بومی را همان‌طور که هست، نگه می‌دارید.

بخش اول کاملا درست است که ما داریم به یک دهکده جهانی نزدیک می‌شویم، اما اینکه ما هر فرهنگ را چطور می‌بینیم و چطور با آن برخورد می‌کنیم، برمی‌گردد به خودمان و پس‌زمینه‌های فرهنگی‌مان و چیزهای درونی‌ای که خودمان داریم. یک جمله واحد را همان‌طوری به یک ایرانی می‌گویند که ممکن است به یک هندی بگویند، یا به یک چینی یا اروپایی، اما آنچه که از آن جمله تعبیر می‌شود، به شخصیت فردی و سابقه فرهنگی آن جامعه بستگی دارد.

✂ در عصر حاضر، مهم‌ترین سبکی که در گوشه‌وکنار جهان، به چشم می‌خورد «مینی‌مالیسم» است، نه‌تنها در گرافیک و دیزاین، که در هنرها هم دیده می‌شود؛ در فیلم، در نقاشی، ادبیات و… . میانه شما با مینی‌مالیسم چیست؟

به‌عنوان طراح گرافیک، بین مردم ارتباط تصویری می‌سازم و سعی می‌کنم به واضح‌ترین و ساده‌ترین شکل، پیام را طرح کنم و اگر خیلی شاخ و برگ به آن اضافه کنم، پیام اصلی گم می‌شود. این گاهی «مینی‌مالیسم» تعبیر می‌شود، همیشه ما این جمله را شنیده‌ایم که «کم، زیاد است» ولی من آن را این‌طور ادامه می‌دهم، «مگر آن‌که زیاد، بهتر باشد».

✂ یعنی لوگوها و هویت‌های بصری برنده پیام مشخصی در درون خود دارند؟

امیدوارم این‌طور باشد، اگر نه، درم وقتم را تلف می‌کنم. در بیشتر موارد، وقتی که از من خواسته می‌شود پروژه‌ای را انجام بدهم، معمولا به‌خاطر این است که من شرکت یا بیامی دارد که می‌خواهد ابراز کند یا تعبیری در

تجسمی



عکس: علیرضا ملکیان

تجارتش به وجود بیآورد. با اینکه مشکلی در فروش دارد، درکل بیامی دارند که می‌خواهند به مخاطبان خود منتقل کنند. شغل من این است تا کمک کنم آن پیام راحت‌تر و قوی‌تر شنیده شود. پس کار ما این است که تلاش کنیم کار آنها راحت‌تر شود.

✂ لوگوی هفت (شبکه تلویزیونی استرالیا)، چه بیامی برای مخاطبان داشت؟

آن پروژه دقیقا در شروع قرن جدید بود و در نیمه‌شب سال ۲۰۰۰ ارائه شد. نخستین پیام این بود که شبکه در حال پیشرفت است. می‌خواستند نشان بدهند که داریم وارد قرن جدیدی می‌شویم. درواقع تلفیق آن نوار رنگی با بعد هفت، یک نگاه مینی‌مالیستی است. هدف این بود که لوگو شبکه را ساده‌تر کنیم. وقتی می‌شود حرفی را با یک اشاره گفت، چرا باید دوبار اشاره کرد؟ البته هیچ‌وقت یک سبک گرافیکی خاصی را پیش از کار انتخاب نمی‌کنم، ابتدا دنبال راه‌حل پروژه می‌گردم و وقتی به نتیجه رسیدم، آن‌وقت تصمیم می‌گیرم چه سبکی را انتخاب کنم.

✂ و راه‌حل‌ها، ممکن است گاهی خیلی زود، حتی در عرض ۲۰ دقیقه، مثل لوگو مرکز جهانی دوبی پیدا شوند؟

بله، درواقع ماجرای اصلی، درباره طرح‌ها نیست، بلکه درباره پیداکردن ایده است. ایده اصلی لوگوها مهم است، نه اجرا و شکل آنها. درست است که من یک طراح گرافیک هستم، اما طراح گرافیک صرفا بر مبنای طراحی نیستم، بلکه کارم مبتنی بر ایده است.

✂ البته شما طراحی هستید که هیچ امضا، یا سبک‌وسایق شخصی ندارید.

این بهترین چیزی است که می‌توانستید به من بگویید. من سعی می‌کنم در پروژه‌ام سلیقه شخصی خودم را تحمیل نکنم. سلیقه شخصی من معمولا آخرین چیزی است که وارد پروژه می‌شود و سعی می‌کنم کارهایم ایده‌محور باشد تا سلیقه‌محور. درواقع، کارکردگرا بودن و منطقی بودن طرح‌ها، مهم‌ترین چیزی است که در کار وجود دارد، مثل لوگو Commonwealth Bank که زرد و مشکی است، این رنگ‌ها اصلا به انتخاب من نبود، ولی منطق به من می‌گفت باید زرد و مشکی باقی بماند. فکر می‌کنم این نمونه، مثال خوبی از اعمال‌نکردن سلیقه شخصی‌ام در پروژه‌ها باشد.

✂ و اگر سفارش‌دهنده بخواهد سلیقه شخصی‌اش را اعمال کند، چطور؟

به اندازه آن ترسانک نیست که همسر مشتری بخواهد نظر خودش را تحمیل کند. شما خودتان خوب متوجه می‌شوید، چون خودتان طراح هستید. (خنده). این جواب شوخی بود و حالا سراغ پاسخ جدی برویم. من خیلی خوب و با دقت به مشتری گوش می‌دهم، چراکه معمولا مشتری آدم خیلی باهوشی است. آدمی که توانسته تجارت موفقی داشته باشد. نظرات شخصی مشتری را می‌شنوم و گاهی از آن استفاده می‌کنم. به دو دلیل؛ یکی برای احترام گذاشتن به آنها و دوم به‌دلیل اینکه احتمال می‌دهم چیز جدیدی در این پروژه یاد بگیرم. مهم نیست مشتری چه چیزی می‌گوید، مهم این است که ما کشف کنیم چرا این را می‌گوید؟ مهم نیست که مشتری می‌گوید چه می‌خواهد؟



کاری بکنیم، مهم این است که متوجه شویم چرا این‌طور فکر می‌کند؟ شاید شما مسیر اشتباهی را بروید و سریع متوجه شوید و مسیرتان را کاملا عوض کنید و روش حل‌مسئله را بهتر متوجه شوید، البته خیلی‌وقت‌ها هم حق با مشتری نیست.

✂ مرور کارهای شما به‌وضوح نشان می‌دهد راه‌حل‌های متوعی برای پروژه‌هایشان پیدا می‌کنید، اما لباس‌هایی که می‌پوشید، عین هم هستند؛ گویی در تمام عکس‌هایی که از شما هست، فقط یک نوع لباس بر تن دارید. این لباس را ۱۳۶۴ (شمسی) خودم طراحی کردم و برایم در پارچه‌های مختلف با جنس‌های متنوع، تولید می‌کنند. هر جا هم می‌روم، معمولا می‌پرسند این لباس را از کجا خریده‌ای؟ این لباس زمان ندارد، فرازمانی است. مسئله این است که باید در دنیای تجارت جدی بود، باید کت و شلوار و کراوات بپوشید. اگر می‌خواستم لباس غیررسمی بپوشم، خوب، نمی‌توانستم جین بپوشم. خیلی از طراحان، خودنمانی و غیررسمی لباس می‌پوشند تا نشان دهنده که خیلی خلاق هستند. این به‌نظم احترام‌گذاشتن به افرادی است که می‌خواهم با آنها کار کنم، بنابراین مسئله، احترام‌گذاشتن است. دیزاین این لباس درواقع یک شیوه حل‌مسئله بود.

✂ به‌حل مسئله اشاره می‌کنید که بگویید دیزاین‌کردن، درواقع حل مسئله است؟!

بله، من یک حلال مسئله‌ام، نه یک دکوراتور. خوب، این بحث، ما را به سؤال‌های مهم بعدی می‌رساند؛ امروزه مرزهای دیزاین درحال کمرنگ‌ترشدن هستند، نگرشی وجود دارد که می‌گوید اگر می‌توانی چیزی را دیزاین کنی، پس

تجسمی

ادامه از صفحه ۱۰

هر فیلم خوب جنگی ضدجنگ است

سربازان سابق جنگ با چه سختی‌ای به تماشا آمده بودند. یادم هست یک نامه به دستم رسید و فکر کنم یک گروه‌بان سپاه‌پوست آن را نوشته بود. گفته بود: «چی بگوییم مرد، این فیلم نبود. وقتی آن هلی‌کوپترها روی رودخانه آمدند، موی سرم سیخ شد و تا آخر فیلم همینطوری ماند، من سینه‌خیز از سالن بیرون آمدم». اما به نظرم «تک‌تیرانداز آمریکایی» این‌قدر کارش را خوب انجام داده که مطمئن هستم در بخش‌هایی از کشور همین واکنش‌ها به فیلم نشان داده شده است. فیلمی که این‌قدر خوب در گیشه عمل کرده، حتما هم چنین واکنش‌های شدیدی داشته. از «شکارچی گوزن» تا حالا چنین اتفاقی رخ نداده بود. منظورم همه فیلم‌های جنگی است؛ از «جوخه» تا همین فیلمی که این دخترک ساخته بود…

✂ منظورتان «میدان بلا» به کارگردانی کاترین بیگلواست…

بله، «میدان بلا»، (می‌خندد) چنین اتفاقی برای هیچ‌کدام از این فیلم‌ها رخ نداد.

✂ پس منظورتان این است که «جوخه» و «میدان بلا» در این حد نیستند؟

نه، منظورم این نیست که این فیلم‌ها با حساسیت کمتری ساخته شده‌اند. بگذارید این‌طور بگویم که «جوخه» الیور استون را خیلی دوست دارم، ما با هم «سال اژدها» را کار کردیم و به نظرم الیور استون یکی از بااستعدادترین فیلم‌نامه‌نویس‌های آمریکاست، او و جیمز توپاک. موضوع فقط این است که کالیبت توانسته حسی ویژه وارد فیلمش کند، دیگر فیلم‌ها موفق به این کار نشدند چون فقط درباره یک جنگ هستند. آنها با درباره جنگ ویتنام هستند، با درباره جنگ عراق. «تک‌تیرانداز آمریکایی» می‌تواند درباره هر جنگی، در هر کشوری باشد. به نظرم این حرف درباره «شکارچی گوزن» هم صادق است. این دو فیلم درباره جنگ هستند، خلاص!

✂ وقتی شما «شکارچی گوزن» را ساختید، درواقع اولین فیلم درباره جنگ ویتنام را ساختید. فیلم یک فیلم ضدجنگ شد، نه؟ هر فیلم درجه‌یکی درباره جنگ، یک فیلم ضدجنگ است، به «در جهه غرب خبری نیست» لویی مایلستون فکر کنید. هیچ چیز خوبی از جنگ بیرون نمی‌آید. جنگ جهنم زنده روی زمین است، برخی زنده می‌مانند و برخی نه. گاهی آدم‌های خاصی در جنگ پیدا می‌شوند، اما جنگ خشن است. به نظرم «تک‌تیرانداز آمریکایی» ضدجنگ است. این فیلم دشواری تصمیم‌گیری در جنگ را نشان می‌دهد. چه‌موقع ماشه را کشیم؟ گلوله را به سمت پسرکی ۱۰ساله که دارد بازوگانی را بلند می‌کند، شلیک کنم؟ به این زن شلیک کنم یا نه؟ خیلی دشوار است.

✂ این‌روزها مشغول چه‌کاری هستید؟
نوشتن همیشه یک تلاش دشوار روزانه است، یکی، دو رمان کوتاه در فرانسه چاپ کرده که اصلا دوست ندارم انگلیسی آن چاپ شود. این‌قدر شخصیت‌های دو رمان را دوست دارم که دلم نمی‌آید آنها را بدهم دست منتقدان آمریکایی که علاقه‌ای به کارهای من ندارند.

نخستین چیزی که به آن فکر می‌کنم، مردم ایران هستند. مردمی که در اینجا با آنها ملاقات کردم، بسیار میهمان‌نوازند. معمولا وقتی از شما می‌پرسند کشور یا شهر مورد علاقه‌تان چیست، برمی‌گردید به آدم‌هایی که شما در آن شهر یا کشور ملاقات کرده‌اید. آدم‌ها اینجا مشتاقانه زندگی می‌کنند، با وجود دست‌ودل‌بازی میزبان، در مدتی که اینجا بودم، قسمت خیلی کوچکی از ایران را دیدم و مهم‌ترین چیزی که دیدم، کنتراست‌ها بود. این تضادها در همه‌جا قابل‌مشاهده بود؛ به‌ویژه در آب‌وهوا. همین‌طور در روش زندگی مردم. اینجا رانندگی‌ها ترسناک است. بگذارید چیز دیگری در مورد کشورتان بگویم. به خارج از اینجا، ایران با عراق اشتباه گرفته می‌شود و تصویر دیگری از ایران ارائه می‌شود، حتی در دفتر کارم همه نگران بودند. تلفنی از من می‌پرسیدند ایران چطور است و من هم به آنها گفتم خیلی خوب است و همه‌چیز مناسب است. انگار آنها ناراحت هم شدند! من بدون هیچ انتظاری به ایران آمدم، چون می‌دانستم چیزی از این کشور نمی‌دانم. آمدم اینجا و خیلی چیزهای فوق‌العاده‌ای دیدم. ما در مورد این قسمت دنیا خیلی کم می‌دانیم، تنها چیزی که ما به عنوان کل جامعه دنیا می‌بینیم، این است که در این قسمت دنیا مشکلاتی وجود دارد، ولی درست نمی‌دانیم آن مشکلات چیست؟

✂ و در مورد گرافیک ایرانی چه نظری دارید؟ مهم‌ترین نکته‌هایی که از مورد طرح‌ها؟
طراحی گرافیک ایران را خیلی سال است که می‌شناسم. ۲۵ سال پیش با گرافیک دیزاین ایران آشنا شدم و آرزویم این بود که کاش می‌توانستم فارسی بخوانم. خطاطی‌ها و نوشته‌ها بسیار زیبا هستند. وقتی به طراحی گرافیک ایران نگاه می‌کنم، می‌دانم فقط بخشی از آن را می‌فهمم، چون نمی‌توانم بخوانم و معنای آن را درک کنم. از لحاظ زیبایی‌شناسی، کارهای زیاد و زیبایی وجود دارد و دوست دارم بیشتر بدانم، البته نظری که می‌دهم، نظری، سطحی است.

چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۴

تابلوی کلمات

فرهنگ و هنر بعد از توافق



سیدجمال هادیان‌طباطبائی زواره
کارشناس ارشد رسانه

نگارش متن توافق احتمالی ایران و ۵+۱ ادامه دارد و همه منتظرند تا در مهلت نهایی، یعنی دهم تیر، شاهد یکی از مهم‌ترین توافقات بین‌المللی در نقرن گذشته باشند.
باین‌همه، هیات‌های سیاسی و اقتصادی، منتظر توافق نهایی نمانده و از هنگام اعلام تفاهم لوزان، تحرکات خود را آغاز کرده‌اند و آشکارا و پنهانی، مذاکرات هیات‌های مختلف ادامه دارد. شرکت‌های بزرگ غربی که سال‌ها از تحریم‌های ضدایرانی دولت‌هایشان متضرر شده‌اند، اکنون برای فرونشاندن عطش چندده‌ساله خود با یکدیگر در رقابتند. به‌همین‌دلیل بسیاری از هیات‌های تجاری برای ورود به ایران یا میزبانی هیات‌های ایرانی در صف قرار گرفته‌اند. اما دراین‌میان، از نمایندگان بخش فرهنگ و هنر خبری نیست. انگار فرهنگ و هنر برای بعد از توافق احتمالی و رفع محدودیت‌های سی‌وچندساله برنامه ویژه‌ای ندارد.

حالا اهالی فرهنگ و هنر می‌پرسند: در تحولات احتمالی پیش‌رو، نقش بخش فرهنگ و هنر و صاحبان آن چیست؟ آیا توافق احتمالی، در رفع موانع متعدد این بخش و تغییر وضع اقتصادی مؤسسات، هنرمندان و پدیدآورندگان واقعی تأثیری خواهد داشت؟ آیا راهبرد و برنامه ویژه‌ای برای تحرک این بخش تدوین شده است و ما از آن خبر نداریم؟

آنچه مشخص است، بخش فرهنگ و هنر در حوزه دولتی و غیردولتی هنوز نتوانسته جایگاه خود را تثبیت کند و برای شرایط پس از توافق احتمالی، راهبردی مشخص داشته باشد که البته این موضوع از دو منظر اساسی قابل‌بررسی است؛ منظر نخست، مشکلات ساختاری این حوزه است. هنوز نظریه متقن و محکمی که تمامی خواسته‌های فرهنگ و هنر ایرانی-اسلامی را دربر گیرد و نقطه اتکا و زیرساخت فرهنگ و هنر باشد تدوین نشده و بسیاری از بخش‌ها مثل موسیقی، سینما و کتاب در برابر سلیقه‌های شخصی آسیب‌پذیرند.

از سوی دیگر، تعداد نهادهایی که خود را متولی و دلسوز فرهنگ و هنر می‌دانند، بسیار هستند؛ نهادهایی که گاهی بدون تخصص و آگاهی کافی، خواسته یا ناخواسته، در برنامه‌ریزی‌های این حوزه اختلال ایجاد می‌کنند. به همه اینها باید نداشتن بانک اطلاعاتی دقیق از ظرفیت‌های موجود را نیز اضافه کرد؛ بانکی که بتواند همه داشته‌های این حوزه را شناسایی، ثبت، حمایت و هدایت کند. اینها پاشنه‌آشیل‌های حوزه فرهنگ و هنرند. اما فارق از این موارد، چرا حوزه فرهنگ و هنر نسبت به توافق احتمالی و رفع محدودیت‌های سی‌وچندساله، منفعل به‌نظر می‌رسد؟ این منظر دیگری است که برسی همه‌چانه آن در این مجال نمی‌گنجد، اما از برآیند عوامل احتمالی، چنین برمی‌آید که برای تحرک این بخش، چند مسیر راهگشاست:

نخست آنکه، اکنون موقع آن است که سازوکار داخلی قانون حمایت از حقوق پدیدآورندگان و صاحبان آثار فرهنگی – هنری و به‌تبع آن، زمینه‌یویستن ایران به کنوانسیون بین‌المللی مالکیت ادبی- هنری فراهم شود. فعالیت هنرمندان ایرانی در دایره تبادلات بین‌المللی باید قاعده‌مند و در چار‌چوب چتر حمایتی چنین قانونی باشد وگرنه رقابت در این صحنه، کار آسانی نخواهد بود.

دوم آنکه، باید تکلیف‌مان را با حوزه فرهنگ و هنر مشخص کنیم. بسیاری از سؤالات بی‌پاسخی وجود دارد که تا پاسخ شفافی برایش نی‌شود، نرسد؛ نرسد، جزئیات میدرانی فرهنگی و صاحبان آثار را برای هر نوع مذاکره و اقدام عملی به حداقل می‌رساند. برای مثال آیا شرایط حقوقی و اجتماعی لازم برای سرمایه‌گذاری کمپانی‌های بزرگ بین‌المللی در ایران و انجام پروژه‌های مشترک وجود دارد؟ محدودیت‌ها و خط قرمزهای چنین سرمایه‌گذاری‌ها و پروژه‌های مشترکی چیست؟

آیا از این پس مرجع دقیق و مشخصی که بتواند درباره آثار مکتوب، سینمایی، نمایشی، تجسمی و موسیقایی حرف آخر را بزند، وجود خواهد داشت یا کماکان گروه‌های فشار، خود را محق به تصمیم‌گیری در این حوزه می‌دانند؟ آیا صاحبان اصلی آثار فرهنگی-هنری که با خون دل و کمترین عایدی مالی، آثار بزرگی آفریده‌اند، به رویدادهای بزرگ بین‌المللی معرفی خواهند شد؟ آیا خواهند نواست بدون پشتوانه مالی و حقوقی، پای قراردادهای بزرگ و تعهدآور را امضا کنند؟

سوم آنکه، در طول این سال‌ها بسیاری از جشنواره‌های فرهنگی-هنری عنوان بین‌المللی را پدک کشیده‌اند، اما عملا رونق بخش بین‌الملل آنها، بسیار ناچیز و غیرکارآمد بوده است. اکنون زمان آن است که با رفع محدودیت‌های بین‌المللی جشنواره‌های بزرگی چون موسیقی، فیلم، تئاتر و نمایشگاه کتاب تهران، به تراز واقعی و در سطح جهانی ارتقا یابند و محمل انعقاد قراردادهای کلان فرهنگی-اقتصادی باشند. تفکیک بخش بین‌الملل فیلم فجر از بخش ملی، نخستین گام در این مسیر بود که امیدواریم به دیگر جشنواره‌ها نیز تسری یابد.

چهارم آنکه، تاکنون تبادل گروه‌های هنری میان ایران و دیگر کشورها محدود و با مشکلاتی مواجه بوده و حضور هنرمندان صاحب‌سبک، در برخی از جشنواره‌ها، اکسیهوا و حراجی‌ها تنها از یک مجرای انحصاری انجام می‌شده است. با تحولات جدید، شرایط حضور هنرمندان در رویدادهای بین‌المللی فراهم است، اما ورود و حضور در چنین رویدادهایی نیازمند کسب اطلاعات دقیق درباره تقویم این رویدادا، معرفی هنرمندان و ویژگی‌های هنرشان، حمایت‌های حقوقی و کانال‌های ارتباطی و گاهی لابی‌های انحصاری است.

به‌نظر می‌رسد تشکل‌های صنفی در همه بخش‌های فرهنگ و هنر، باید خود را برای مواجهه با شرایط جدید آماده و بستر حضور و مشارکت اهل فرهنگ و هنر را در رویدادهای بین‌المللی فراهم کنند و البته مراقب انحصارگرایی کانال‌های ارتباطی هم باشند. آنچه واضح است، تشکل‌های صنفی در این حوزه، هنوز اعتمادبه‌نفس لازم برای ورود به صحنه بین‌المللی را نیافته‌اند و اغلب هنرمندان هم به‌تنهایی قادر به ورود در چنین صحنه‌هایی نیستند. ازاین‌رو تشکیل کارگروهی مشترک از نمایندگان بخش دولتی و صنف فرهنگی-هنری برای تدوین راهبردها و بررسی تبعات شرایط پس از توافق، چگونگی جذب سرمایه‌های بین‌المللی در این بخش و حضور آثار هنری و پدیدآورندگان آنها در صحنه‌های بین‌المللی، ضروری به‌نظر می‌رسد.

